

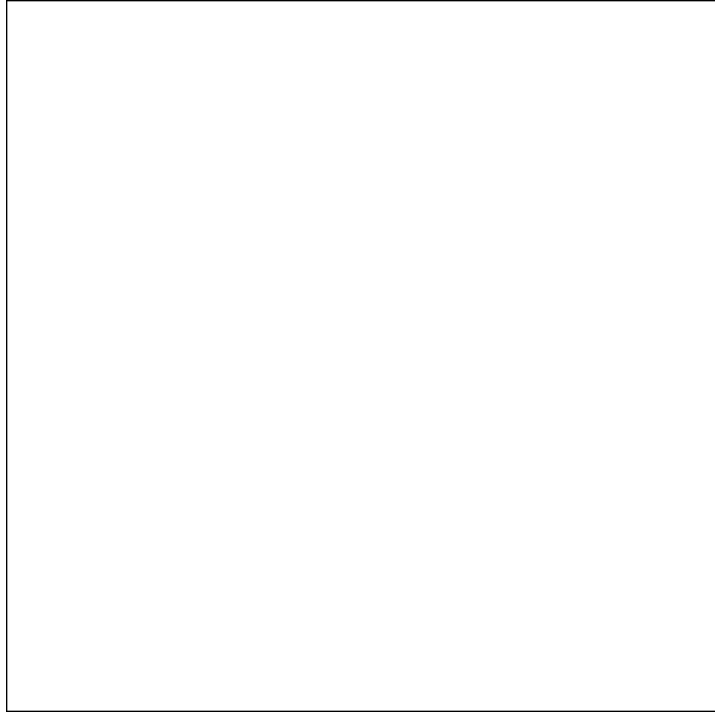


(uten bilder)

|| nivå 2
😊 persisk

📖 Marzieh Mohammadian Haghighi

✎ Ursula Natula
🔗 Vusi Malindi



باران

Barnebokker for Norge

barnebokker.no

باران



Skrevet av: Ursula Natula
Illustrert av: Vusi Malindi
Oversatt av: Marzieh Mohammadian Haghighi

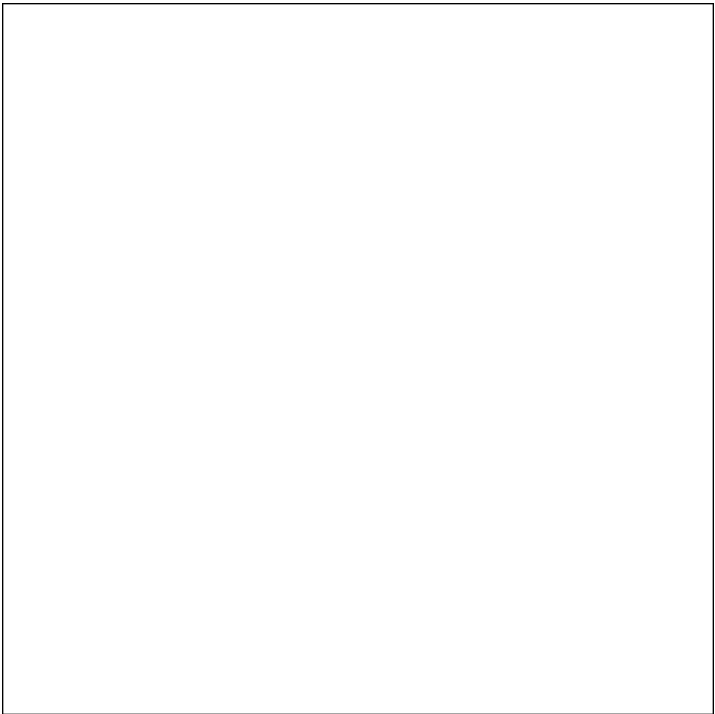
Denne fortellingen kommer fra African Storybook (africanstorybook.org) og er videreformidlet av Barnebokker for Norge (barnebokker.no), som tilbyr barnebokker på mange språk som snakkes i Norge.

Dette verket er lisensiert under en Creative Commons [Navngivelse 4.0 Internasjonal Lisens](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/deed.no).
<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/deed.no>



دهکده یِ مَن مُشکلاتِ زیادِی داشت. ما مَجبور
بودیم که بَرای بُردنِ آب از یک لوله درِ یک صَف
طولانی بایستیم.

ما منتظر بخشش خدا از طرف دیگران بودیم.



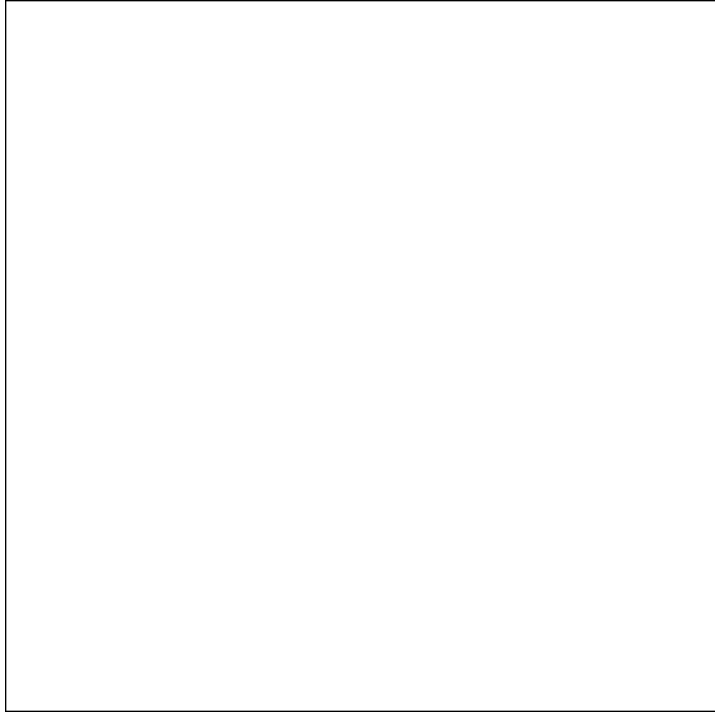


ما دَرِ خانهِ هَایمان را به خَاطِرِ دُزدانِ زودِ قُفلِ
می‌گَردیم.

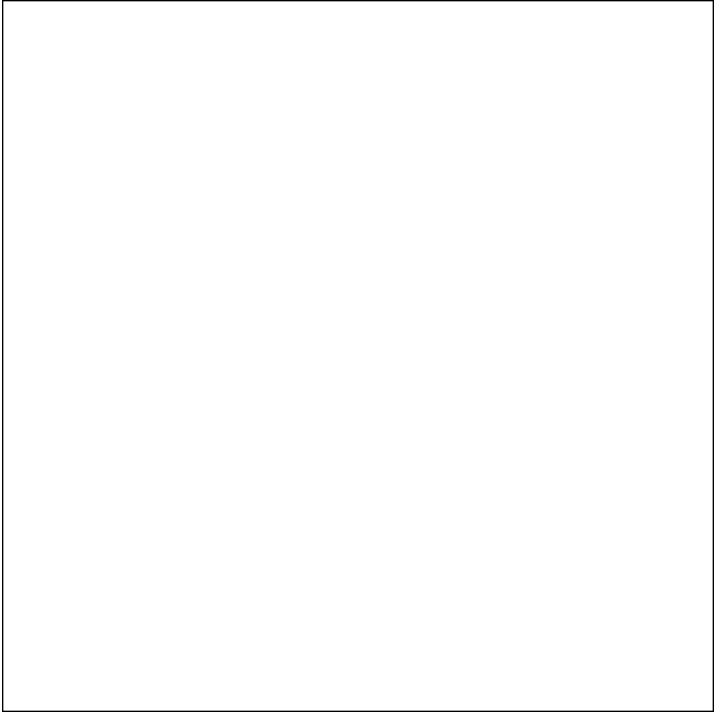


هَمه ما یک صِدا فَریادِ زَردیم: ما باید زِندگیمان را
تَغییر دَهِیم. از آن روز به بَعَدِ هَمگی با هَم کار
گَردیم تا مُشکلاتِمان را حَل کُنیم.

چه می‌توانند شاه مرد دیگر ایستاد و گفت: مریضند.



چیزی از آنچه آنها از مدرسه محروم می‌مانند.



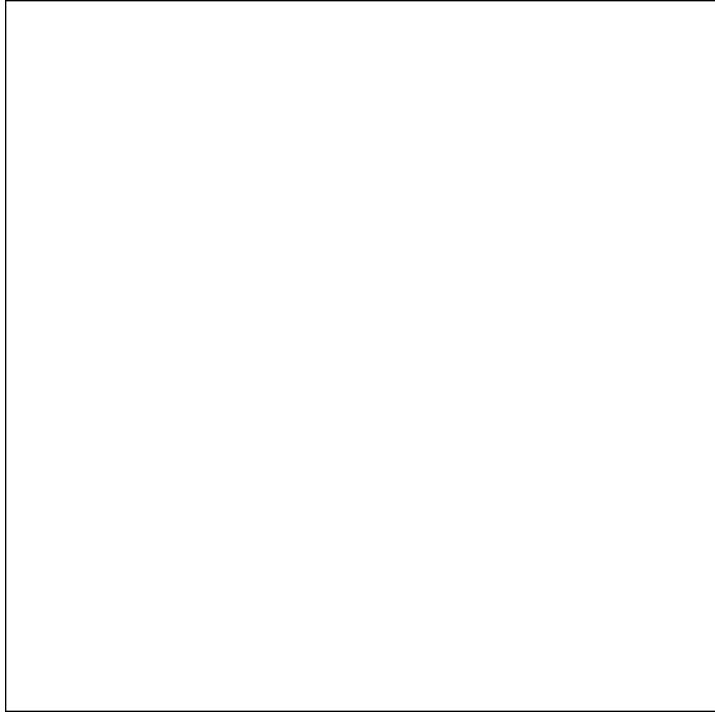


دُخْتَرَانِ جَوَانِ بَه عُنْوَانِ پِيشْخِدمَتِ دَر روستاهایِ
دیگر کار می‌گردند.

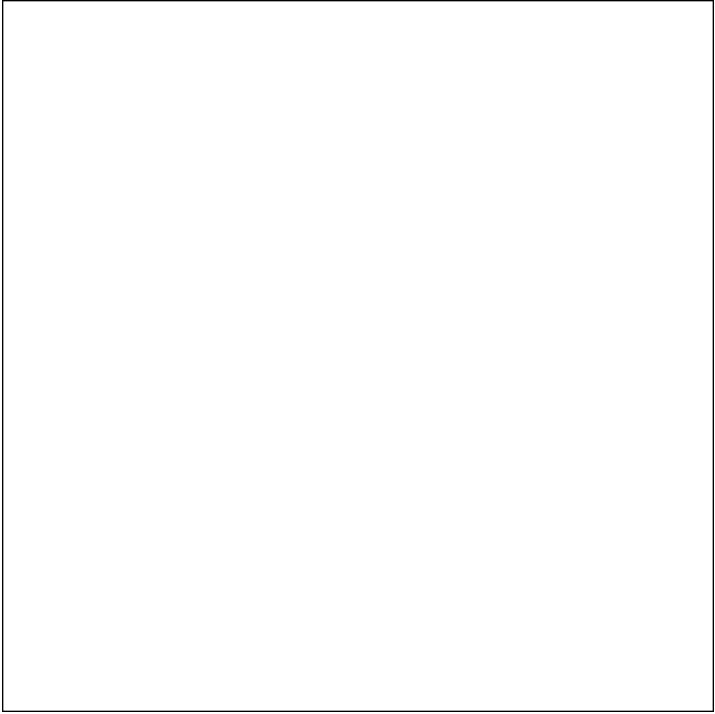


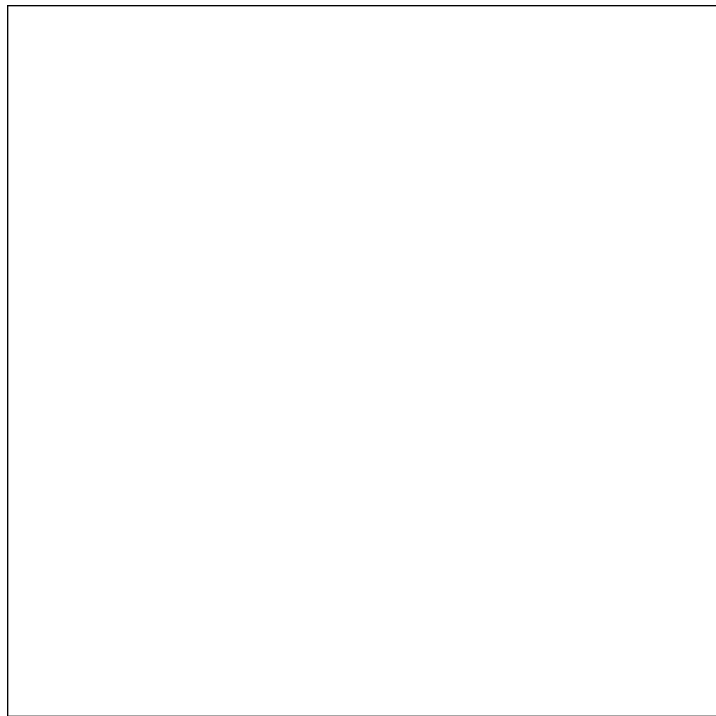
یک خانم گفت: زنها می‌توانند در کاشتنِ محصولاتِ
غذایی با من همراهی کنند.

خوماي هشت ساله، روي يك كنده ي رزخت بنشته
 بود و داد زد: من توانم در بظافت كردن كفاي
 كنم.

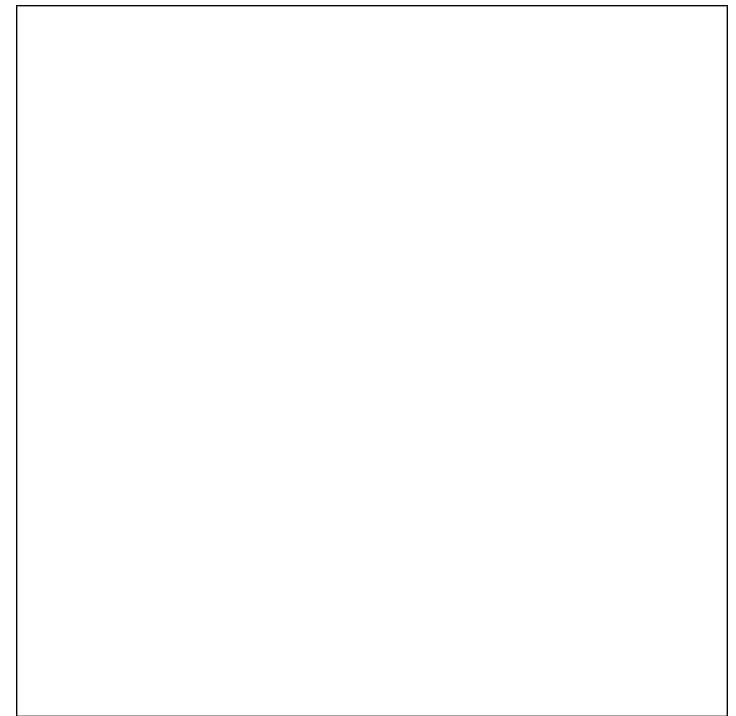


پسران جوان در اطراف دهكده ترسه مي زنند در
 حالتي ديگران روي زمين هاي كشاويزي مرند كار
 مي كنند.



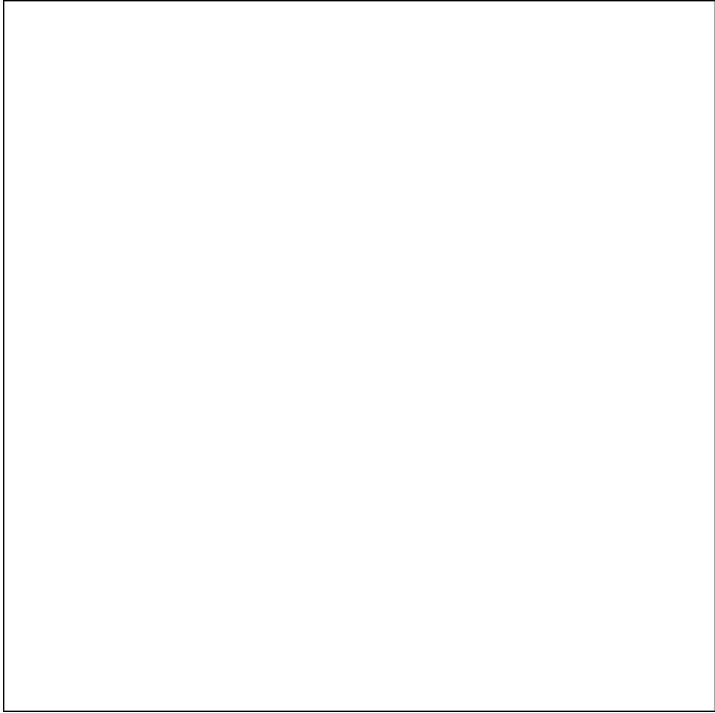


وَقْتِي كِه بَاد مِي وَزِيد، كَاغْذِهَائِي بَا طِلِّه رُويِ دِرْخْتَان
وَ حِصَارِهَا أُويزَان مِي شُدَنْد.

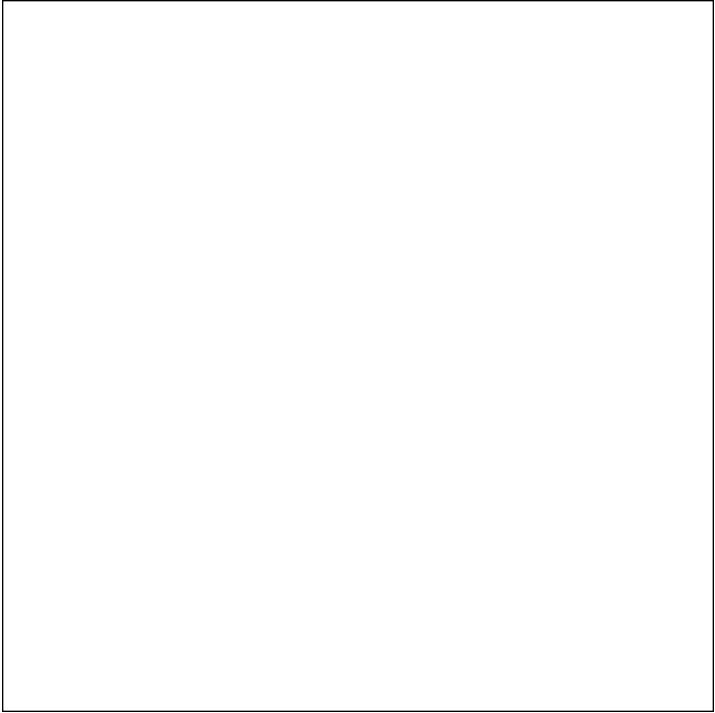


پِدْرَم اِيستاد وَ كُفْت: مَا نِيَاز دَارِيم كِه بَا هَم كَار
كُنِيم تَا بِتَوَانِيم مُشْكَلَاتِيمَان رَا حَل كُنِيم.

مردم زیر یک درخت بزرگ جمع شدند و گوشت
کردند.

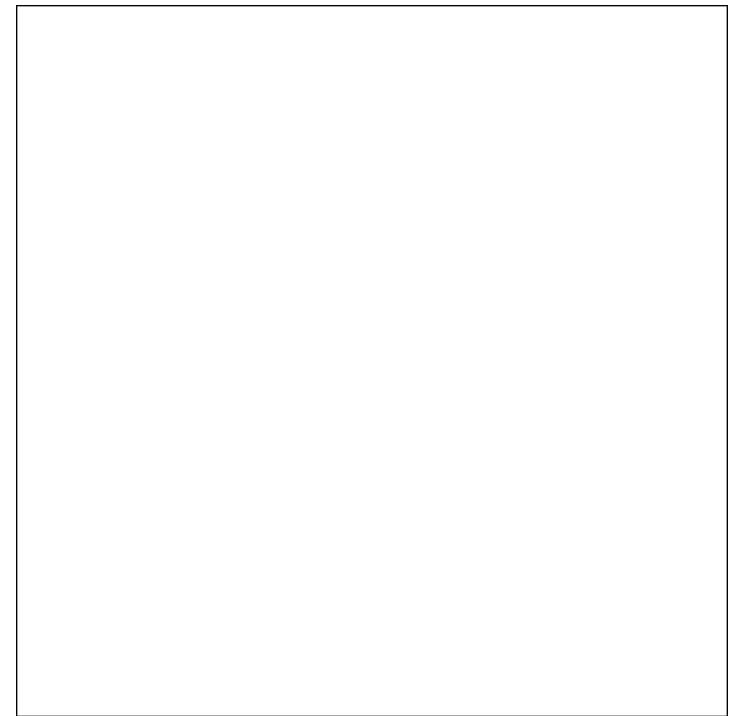


گاهی مردم درخت بزرگی می‌پسند.
نی احتیاطی روی زمین ریخته شده بود دست و
گاهی اوقات به خاطر خرد شده همیشه هائی که از روی





پک روز، آب لوله خشک شد و طرفهای آب ما خالی ماند.



پدرم به تک تک خانه ها رفت و از مردم خواست که در جلسه ی دهکده شرکت کنند.